

سامان جنگ پروخت

از آنسوی مبارزخان از زور مستی باوه از پر از آرزوی
فرمانفرمانی و کن و تھی از خرد خرد بین و هوشش دوراید
شکر دستی بهمراهی ابراهیم خان برادر داود خان پتی
آراسته نموده آماده کارزار شد

از آنجا که یکی از آئین های ویژه نظام الملک این بود که تا
کار باشتی میگذشت بجنگ دشمنی پای پیش نمی نهاد
و برای آنکه خونی ریخته نگردد پوله های فراوان را بیاد نیستی
ورمید او و ریخا نیز آغاز کرد بفرستادن پیک و پیام مگر
چونکه سرکردگان مبارزخان همه دشمنان کهن نظام الملک
و بر فرمان دلی نام پادشاه را که بدست خود نوشته بود

ویده بودند از آن کار بودی بدست او نیامد و چاره بجز
جنگ نماند ازینروی آهنگ کارزار او نموده جنگ

بسیار سختی آغاز و بکشتہ شدن مبارزخان و بیشتر سرداران

او انجام یافت

نوشته اند چہار ہزار مرد و چندین پیل در آن ہنگامہ کشتہ

بر خاک افتاد

نظام الملک سر مبارزخان را با برخی از خواستہ و پیان

او کہ بچنگ آمدہ بودند و فیروزی نامہ کہ رہنمون آگہی پایمالی

سرخس شورشگری بود پادشاہ فرستادہ پس از آن خان

پادشاہی خود را در دکن بنیاد نہادہ حیدرآباد را تختگاہ

نمود و آزادانہ فرمان راند مگر راہ نامہ نگاری را با دست

بند نفرمودہ گاہگاہی پیشکشنامی دوستانہ نیز میفرستاد

محمدشاہ پس از نظام الملک دستوری کشور را

بہ قمرالدینخان پسر امین الدین خان دادہ اورا (جملہ الملک)

خواند (و او نوشنودی نظام الملک را در آن کار بدست

آورده بهفت ماه از رفتن او گذشته بود که لگام دستوری را
 بدست گرفت) و چون از سرگذشت مبارزخان شنید
 و شش بهم برآمد و خواست دستوری کشور را بدوست
 یکنزگی دهد که بزبور دلاوری نیز آراسته باشد و زور تورانیان
 را اندک اندک کم کند از نیروی حیدرقلیخان را از اجمیر خواند
 و پاییه (میرآتشی) را از سعدالدینخان تورانی که از برواسگان
 نظام الملک بود گرفته باو داد و (صوبه داری) مالوه را نیز که
 بنام نظام الملک و در دست گجاشته او عظیم‌الدخان بود
 بنام راجه کرده بهبادر کرد و او بار دیگر بان کشور رفت
 عظیم‌الد از آنرومی که سپاه آسجا همراه نظام الملک
 رفته بود بی گفتگو رگرامی سوی دہلی شد
 از آنچه نویسندگان نوشته اند چنین برمیآید که چون آن
 داستان بگوش نظام الملک رسید که با کجرات و گجاشته

دستان ترکتاران هند

او حامد خان نیز همان رفتار خواهد شد که با مالوه و عظیم الله شد از نیروی یکدوتن از سرداران مرآت را بکلب او برانگیزاند تا چون دو دشمن بزرگ او بهم درآویزند خودش آسوده واکشد و همین مایه آن شد که برخی از کشورهای هندوستان نیز از دست رفت و چون بزورمندی و تآوری و آئین کشورداری همان روزهای مرآت تکرلیته میشود چهره کار بگونه دیگر نمودار میگردد چه تنومندی آن گروه در آن روزها بجائی رسیده بود که اگر بر خود نظام الملک میباختند شاید او بکار خود دربیامد و اگر گفته شود که جنبشها آن گروه بسوی هندوستان (گو که انجمنه خواهش خودشان بود) همان بوده که نظام الملک خواسته یا آرزو کرده است آنرا نیز باور نمیتوان کرد که سرتاسر چنان بوده زیرا که چون آن گروه یکدو کشور هند را بدست آورده کارشان

در آن سامان بالا گرفته بر زورِ شان افزوده شد نظام
در اندیشه های دور و دراز افتاده چنان بیناک گشت که به
چاره جوئی های گوناگون از دست آن گروه نیمه جانی
بدر برد و من برای آگهی خوانندگان رویداد های آن
روزگار و پایه و مایه کار گزاران هر دو سه گروه را (مراتبه
بزرگان و دربار و نظام الملک) موشکافانه مینویسم تا بیخ
کار بر همه آشکار گردد

برگزیدن پادشاه سربند خان مبارز الملک
را بفرمانفرمائی گجرات و سرکشی حامد خان
و انجام کار ایشان

در اینکه حامد خان دست سربندگان و جاگیر داران پادشاه
را در خامه رو گجرات از کار کوتاه ساخت و در اینکه
پادشاه سربند خان را بفرمان فرمائی آن کشور برگماشت

داستان ترکتازان هند

سخنی نیست مگر اینکه کدام یک از آن دو کار بر دیگری
پیشی گرفت برستی نپویسته

از اینکه حامد خان از مرآت یاری جست چنین مینماید که
او پیشدستی ننموده و از اینکه پادشاه از بلند پروازیهای
تورانیان بستوه آمده میخواست قطب الملک را از زندان
رهائی دهد (چنانکه همان مایه این شد که زهرش دادند)
آشکارا میشود که تخت او پامی کجروی پیش نهاد
مگردست روشن نیکرود که نظام الملک را در آن کار
دستی بوده یا نه چه از رومی آنچه پس ازین نوشته
میشود نهاد فرمانفرمائی مرآت در آن هنگام بگونه مینموده
که نظام الملک را کاستن کالای توانائی آن گروه
بیشتر در کار بوده تا کاستن بالای کشور افغانی ایشان
یاری حامد خان در سرکشی پیشدستی نمود

و نظام الملک را در آن کار دوستی بود یا نبود ما را بدان
کاری نیست آنچه در راستی روی داد این است
که تا آنگی جنگ شکر کبیره و کشته شدن مبارزخان بزرگ
نظام الملک را از فرمانفرمائی مالوه و کجرات انداخته
تختین را به گروهبور بهادر چنانکه گفته شد و دومین راه سبز
خان دادند

سربلندخان که از دوستی سیدها بفرماندهی کابل رسید
پس از آنکه دوستانش از بزرگی افتادند آن کشور
از او گرفته و به ناصرخان داده شده بود و او از آن روز
در دهنی بادل شکسته زیست مینمود و بدر بار هم کمتر
میرفت و چون دستش از رگبزر بیکاری چند ساله تنهی
بود برای سرانجام سازشکریک کرور روپیه باو دادند
و چون او مرد رزم آزمای سپاه پرور و در همه کشوران

داستان ترکنازان هند

هندوستان فرمانفرمانی کرده بود و چشم سرکردگان
 شکر همیشه نگران بود که او دستش بکاری بند شو
 تا خود را بیزد و فروش سپیدی او در آرزو در چند روز
 شکر بسیار خوبی کردش فراهم شد و ساز و سامانی
 بسرا راست نموده برای گماشتگی اجمر که آنرا نیز
 با و داده بودند رهائی سید نجم الدین علیخان باره را سفار
 نمود و در دم از آنرو پزیرفته شد که پادشاه از ویر بازور
 نهان نگاه مهربی بر او داشت زیرا که هنگام مرگ
 رفیع الدوله که محمد شاه در شاهجهان آباد زندان بود
 نوید بر آمدن از بند و رسیدن بخت بلند شهنشاهی
 خود را از زبان او شنید که برای همان کار از
 اکبر آباد فرستادندش
 سر بلندخان شجاعت خان گجراتی را از سوی خود بفرماند

آن کشور بزرگماشته نجم‌الدین علیخان را به اجمیر فرستاد
حامدخان از پیش شجاعت خان برخاسته
گجرات را باو واگذاشت و بدستباری کنتاجی مرآت باز
آمده با او جنگ در داد

شجاعت خان در جنگ کشته شد و چون برادرش رستم
علیخان که فرمانده سورت بود از ناکامی او شنید با لشکر
گرانی بهمراهی پیلاجی گایکوار آهنگ حامدخان نمود
کنتاجی گایکوار را فرقیه از رستم علیخان روگردانش ساخت
بسوی حامدخان کشید و از همین روی او نیز به
برادر پیوست

سر بلندخان از شنیدن آن سرگزشت خودش
ره نورد سوی گجرات شد نجم‌الدین علیخان نیز از اجمیر
خود را باو رسانید

داسمان ترکتازان بند

حامدخان همپای کتاجی و پیلاجی گایکوار که سرداران
 مرآت بووند آن دو سپهدار را پیشاز نمودند
 سر بلندخان چون دید که آتش دشمن به حامدخان درنگید
 یکدسته لشکر از راه دیگر بسوی احمدآباد روان ساخته خود پا
 به هنده کارزار گذاشت و بیک آسیب لشکر پیش آهنگ
 دشمن را از پیش برداشت و بیورشهای دلیرانه و نیرو
 مای مردانه آنماید کوشید که شکست به لشکر روبرو در داد
 هر دو سردار مرآت روی بگیریز نهادند حامدخان نیز نظام ملک
 شتافت و سر بلندخان به احمدآباد درآمد
 حامدخان از نظام ملک کمک یافته سال دیگر با همان دو
 سردار مرآت یکایک ریختند بنجاک گجرات و آغاز نخت
 و ناز نمودند

پسر سر بلندخان با نجم الدین و شست هزار مرد جنگی از

برگروه و توپخانه بسیار بر آنها تاخته پس از جنگِ بزرگ
که نزدیکی کمبایت میان آن دو سپاه دست داد لشکر
گجرات دشمن را بهم در شکسته تا رود نریده و نبالشان
نمود

در آئین کارهای دربار زیرو بلا شد و دو سه تن از
بزرگان که کار کسی بی گرفتن و مجا برگز از دست نشان
ساخته نگشته بود پا پیچ کردارهای ناشایسته خود شده گرفتار
گشتند و خانه و اندوخته شان خامه بند گنجوران شاهی
شد

یکی از آنان روشن الدوله که سر طبعده خان از دوستی
و سفارش او به فرمانفرمانی گجرات رسیده بود از همه
رسواتر برآمد و چون کارهای او بدست خصم الدوله
افتاد از داون پنج لک روپیه که ماهانه نزد سر طبعده خان

دستان ترکمان ہند

برای ہرنیہ سپاہ فرستادہ میشد بہ بہانہ اینکه دشمنان گجرات
پایمال و پرانگندہ شدند و داشتن لشکر فراوان و کارنیت
سر بازو و فرمانفرمائی گجرات را بہ راہ اہی سینگ پسر
راہ اجیت سینگ (اورا را اجیت سینگ دوم تیرمینا سنگ
واو

سر بلندخان با آنکہ از رسیدن ماہانہ لشکر بیاری از
گروہش پاشیدند باز دوبار بادو گماشتہ اہی سینگ
جنگیدہ آنها را بہ گجرات راہ نداد و چون شنید کہ
اہی سینگ بختم آمدہ با پنجاہ ہزار سوارہ و پیادہ راہوت
رہ نورد سوی گجرات است با لشکریکہ داشت اورا
پیش باز نمودہ در یک کارزار چنان مردانہ بر اوراند
کہ اورا پس نشاند مگر چون دستش تہی بود و از بگڑ
نظام الملک و پادشاہ نیز دلش آسودہ نبود آشتی را

از جنگ بهتر دانست و آنرا بگونه انجام داد که بگوش
بر که رسید مایه شگفتی او گردید
ابهی سینک در پسین همان روز آگهی یافت که مبارز
(سر بلند خان) تنها با چند تن اینک با دستار و جامه
ساده و بی افزار جنگ بسر پرده نزدیک رسیده است
و در دم به پیشواز او برخاست و بیرون دروازه باو رسیده
با پیلان گرم جوشی پذیرایش نمود و بر سندی خودش جا
واده مایه آمدن او را بدانگونه در چنان هنگام بر سپید
سر بلند خان هر چه در دل داشت با او در میان
گذاشت و گفت آن پیوندی که میان من و پدر شما بود
از دوستی گذشته بی پایه برادری رسیده بود چنانکه بارها
دستارمان را بیکدیگر دادیم و اینکه من با برادرزاده خودم
که شما باشید پای پیکار پیش نهادم از آنرومی بود که

داستان ترک تازان هند

مگویند من گجرات را از در ماندگی و گزاشتم اکنون فرمان
فرمائی این کشور بشما ارزانی و خجسته باد خواهشی که
من از شما دارم اینست که بیول و سامان راه مرا
آنها یاورمی نمائید که لشکر من از بار گران تنگدستی
سبکدوش شده بتوانم آنها را ازین کشور بیرون برم
این گفت و دستار ساده خود را بر سر او و دستار
او را که با کوه گوبر آگین بود بر سر خود نهاد
ابهی سینگ از شنیدن این سخنان بر خود ببالسد
و بر آوردن خواهش او را سرمایه نیک بختی و نامور
خود شناخته از زر و سامان آنچه توانست همه لشکرانش
را فرمود تا فراهم کرده بار دومی او رسانید پس
او به احمد آباد رفت و سر بلند خان روی به تختگاه نهاد
صمصام الدوله نزد پادشاه رفتارهای دشمنانه

سربند را که با گماشتگان ابهی سینگ نموده بود از جیشها
سرکشانه و انمود ساخته فرمان دو بیست تن گرزوار بهانجا
گرفت تا آنها رفته در اکر آباد باو رسیدند و بهانجا پیش

داشتند
بنیاد گرفتن خانه پیشوایان مرآتة رفتار نظام الملک
اصفجانه بهادر با مرآتگان و سرکردن سپاه آن
گروه بترک تازی هندوستان

نظام الملک در نختین بار که بفرمانفرمایی دکن رسید (از
سال یک هزار و یکصد و بیست و پنج تا سال یک هزار و یکصد
و بیست و هشت تازی) اگرچه ساهو راجه آن روزگار
مرآتة تحت نشانده مغول بود مگر چنانکه نگار شمایف او
از تراو سیواجی بزرگ کسانیرا پستی نمود که دوستان
ساهو بودند و همین یکی مایه آن شد که آن گروه از

داستان ترکمانان هند

رگبزر خان بنگلی تا چندی بجای و گیر چنانکه باید دست اندازی
 نتوانستند کرد و زور ساہو چند روزی کم شد تا آنکه باز
 از شایستگی دستوران کاروان دوباره نیرویش بیاید
 سختین باز آمد و از پادشاه گروشی که پس از آن
 در میان آن گروه روی نمود چهره کارهای درازوتی
 شان رنگین تر از گونه پیشین نمودار شد این است که
 نویسندگان آنگونه جنبشهای نظام الملک را از شمار
 شورانگیزی و درغلانی گرفته اند و چون راستی سرگزشت
 نگارشش یابد روشن خواهد شد که کارهای آن روز
 همه از روی غش بستگام روی نموده بی آنکه خودآید
 نظام الملک را در آن دستی بوده
 راستی آن سرگزشت چنین است که مردن سیوا
 فرزند تارا بامی (۱۱۲۳ تا ۱۲۱۲) از بیماری آبله کارهای

کولاپور را دیگرگون ساخت

را مچندر پنت لگام فرمندی را از دست تارا بامی گرفت
و سنجاچی فرزند دیگر راجه رام را که از شکم زن دیگر
(راجس بامی) بود بجای او نشاند و چون جانشینی او از روی
یوسس هندو درست بود آن کار مایه خوشنودی مردم
نیز گشت

در آن میان تارا بامی آشکارا ساخت که زن فرزندش
آبستن است و را مچندر پرودوشان را گرفت و در بند
نهاد و آزادانه بکشور رانی پرداخت

سایهویکی از دستوران خود پورشرام را که در بند بود بها
داد و بجایگاه پیشینش رسانید و بندوبست در و شکره
را با خامه رو آن بدستور پیش با و گذاشت و او فرزند
هتر خود کشنجاچی بهاسکر را بدان کار نامزد نمود (۱۱۲۹)

داستان ترکمانان هند

(۱۷۱۴)

کشاجی تا آن در را بدست گرفت و رفش سرکشی بر او
و بادشمنان ساهو در ساخت

ساهو چون شنید که کشاجی در کولاپور نرود سنباجی
رفته و دستور او شده آن رفتار را از رسانده پدرش
دانسته دوباره پورشرام را گرفت و زندان کرد و به
همین اندیشه که میباید در میان مردم بدنام شود از
کشتن او کناره جست

در آن میان داودخان پنی از دکن بر داشته و به بجزا
گزارشته شد و آن پیوند که میان راجه ساهو و دکن بود
گسیخته گشت از نیروی ساهو چند رسیدن جاو و فرزند سناپتی
را که تازه بفرنام پدرش (سنپتی) سرفراز نموده بود
با شکر گرانی از ستاره بابنگ فرام آوری (چوت)

(چهاریک) سر ویسموکی (دهیک) و (گهانس دانه) (گاه و جو)
 بسوی آبادانیهای مغول بیرون فرستاد و بالاجی بشناته
 را برای گردآوری بخش خودش همراه او کرد
 بالاجی بشناته از مردم کوکن بود و از چند پشش همه
 باج نویسی دهی از آنجا بودند و خودش از روس
 شایستگی نخت کارکن سنپتی جاو و پدر چندر سین
 شد پس از آن بچاکری راجه در آمده بهمراهی این سنپتی
 نامزد گشت و این همان بالاجی بشناته است که پس
 ازین پایه پیشوائی میرسد و در دکن خانه برهمنان پیشوا
 بنیاد نهاده فرزند اوست

سنپتی چندر سین دشمنی بالاجی را از همان روزها که
 کارکن پدرش بود در دل داشت و آن از رهگذر
 کاریکه از راجه سپرد او شد یک بر هزار افزوده گشت

و در میانِ راه باندک بهانه (مانندِ همان که باز شبانگاه
 یکبک گفت که گناه ازین بزرگتر میشود که تو در سایه آرام کنی
 و من در آفتابِ گرم بخشم) آهنگِ گرفتاری او کرد و او
 با هر دو پسرش باجی را و چمنباجی و چند تنی که همراه داشت
 رو برگیز گذاشت و چون سوارانِ سنپتی در پیش بودند
 از وی بدی و از وی به دشمنی افتاد تا سرانجام که به
 پایمردی دو تن از سواران به دشمنی که در پند و گره
 بود رسید و فرمانده آنجا بفرمانِ راجه ساهو او را زیر پا
 خود گرفت

چند رسینِ جادو به ساهو پیام فرستاد که اگر بلا سبب
 را بمن نسپاری دیگر چشم چاکری و نیک خواهی از
 من مدار

ساهو از شنیدن آن پیغام گستاخ بهم برآمد مگر چون آماؤ

گوشمال و اودن او نبود آن هنگام را پیش از آن نکرد که رو
از سپرو بالاجی برتافت و دروم به سمیت راو سرشکر که در
ترویگی احمد نگر بود فرمان فرستاد که بزودی خود را به ساره
برساند

سمیت راو پیش از آن امیدوار فرنام (سناپتی) بود
و از شنیدن اینکه آنرا به چند رسین جاو و اوند بر او
رشک ورزیده دشمن جانی او شده بود از نیروی دروم
آهنگ او شتافت

سناپتی تا شنید که سرشکر ترویگ رسید از گرد
پندوگره برخاسته او را پیشاز نمود و پس از جنگ
سختی شکست خورده به کولاپور پناه برد و راجه آنجی
(سنابجی) گنگی شرمی راو را که همراه او بود بدادن جای
کاکل که بنام نیا کانش بود سرفراز فرمود پس آن

داستان ترکمانان هند

هر دو سردار بهمراهی یکدیگر رفتند بدین نظام الملک که
 تازه بفرمانفرمانی وکن (تختین بار) آمده بود
 نظام الملک پایه پزیرانی پناه آمدگان خود را بلند برداشت
 سرزمین فراخی در نزدیکی بهالکی که در هشت فرسنگی خاور
 بیدر بود فراخور هزینه سپاه جاو و اگر اشت همراست
 را نوارش نموده رمباجی نمبگر را فرنام (راورمبا) داده
 بشمار سربنگان خود در آورد و بدرخواست جاو و سپاهی
 همراه او کرده بر سرشکر فرستاد که از گوداوری بسو
 بیما کوچ نموده بود

ساهو تا شنید سپاه درستی بسرکردگی بالاجی بشناتمه
 بکمک سرشکر روانه نمود

بالاجی در نزدیکی پورندر به سرشکر پیوسته از همانجا
 جنگ آغاز شد و پس از زد و خورد های بسیار که سپاه

مراتہ شکست یافت آشتی گونه نموده لشکر نظام الملک
به اورنگ آباد برگشت و راورمبا که خامه رو پونه راورمبا
هنگامه بچنگ آورد بجاگیری از همان سرزمین سرزند
شد

پس از آن تا پایان فرمانفرمانی نظام الملک رویدادها
بسیاری از همین گونه رخ نمود که بیشتر بد استمان کن
بستگی دارند مگر در آرمیان بالاجی کارشش بالا گرفته در
دستگاه راجه ساہو بیایہ پیشوائی (دستوری دوم در
۱۱۲۶ و ۱۷۱۴) رسید و در بست و کشاد کارهای کشور
چندان زیرکی و ہشیاری بکار برد کہ با آن ہمہ
شکستہا کہ از رگزر خانہ جنگی ما بہ بنیاد شہر پارے
ساہو راہ یافت و در زبندی آنها کار ساہمای دراز
بود باز راجہ در اندک روزی پس از رفتن نظام الملک

دستان ترکمانان ہند

از وکن خود را گرفت و آنچنان پیمانی با حسین علیخان بست کہ ہرگز در خواب ہم بہ پہنہ آرزوی او سرور نیارود و چونکہ کار گزاران و گماشتگان راجہ ساہو (مانند کوزہ داران) برای گردآوری چاریک و دیگر چیزها در ہرودہ کدہ نشستہ و در راستی فرمان میراندند کہ نظام الملک با دوازده ہزار مرد (بار دوم) رومی بہ وکن آورد و چند رسیدن جادو بہمراہی نیمبلکر پسر بیت را و سرشکر کہ بی پدر شدہ بود و راورمبا با چندین تن دیگر از سرکردگان مراتہ کہ از ساہو دل آزرده شدہ بود آشنیدند کہ نظام الملک در آسیرگرہ را از طالبان و برہانپور را از محمد نورخان بخششی بازگرفت رو بہ درگاہ او نہادند و بہتر از آنکہ در ول داشتند پیرفتہ شدند و جنگہائی کہ پس از آن اورا با دلاور علیخان

و عالم علیخان روی داد بملک او مردانگیها نیز نمودند
 در آن میان بالاجی بشناخته (۱۱۳۲ و ۱۱۳۳) رخت از جهان
 بر بست حسین علیخان کشته شد و نظام الملک که پیش این
 بگماشتگان ساهو گفته بود که آنچه بزرگان دربار پادشاه
 زبان داده اند که بمراته برسانند من نیز خواهم داد در گمان
 افتاد و دست از دادن پاره از آن بگناه داشت زیرا که
 سنباجی راجه کولاپور که هنگام فرود آمدن به برهانپور
 شکری بچاکری او فرستاده بود بگوایی چند رسید جا
 چنان و انمود ساخت که بزرگ مرته اوست که از روی
 راستی و سزاواری دارای سان تحت مرته است نه ساهو
 اگر نظام الملک در آن هنگام که از سوی
 دلی نیز دیش آسوده شده بود یکی از آن دو راجه را
 بدست میگرفت دیگر را تباه مینمود مگر از رگزر خوبها